



## نامه ای از مرحوم بیژن نجدی به پسرش (از جیبه های جنگ تحمیلی)

پسر بزرگم یوحنا عزیز  
حالت خوب است؟ حال آقای ارشدی خوب است؟ حال مامان چطور؟ حال آن نازنین که چشمهایش مثل صدای باران پاک و بی گناه است خوب است؟ نانائیل مرا می گویم، یا تو هستم پسر بزرگم، مواظب مادرت باش، راستی آیا چرا آنروز مادرت کنار مینی بوس آن صورت مظلوم را داشت؟ (آه پروانه مغموم من)  
پسر عزیزم، صبح تا شب درس می دهیم، رزمندگان و مسئولین ما خدا می داند چقدر مهربان هستند. همین حالا برای ما برادری هندوانه آورد، دم دمای افطار است. راستی چند شب پیش برای هر چهار نفر ما جیبه ای زولبیا پامیه و خشکبار آورده بود.  
ای کاش این همه شما را دوست نداشتم و توان اینم بود که با همین می ماندم، دریغ یا خوشا نمی دانم، دیگر نمی دانم کیستم، هر روز با دیروزم غریبه تر می شوم، همینطور که پیش می روم باید روزی از مادرت یا نانائیل یا تو بپرسم، اسم من چیست؟ خدا همه شما را برابرم نگاه دارد و برادرانم را بر دشمنانشان پیروز کند؟  
امیدوارم روزی شایسته این باشی که برای دیگران و ایمانت بجنگی.

بیژن نجدی

در ۱۱ سالگی

### من وصیت نامه تو را جدا کردم

امروز سه شنبه تیرین روز زمستان است

و تو نیستی

تورفته ای

و من

هر مزرعه و درخت

کشتزار و علف را

به کوبیر داده ام، شش دانگ

و پوی تمام باغچه ها را

به تمام فصل هایی که

بعد از تو آمدند

و چقدر نفس های باغچه بوی تو را می داد

یوزپلنگان

گرفته هایشان را به شیشه چسبانده اند

و آرام گریه می کنند

و گاهی هراسان بخار شیشه را پاک می کنند

تا رد تو را کم نکنند

چه سخت بود

رفتت را

برای یوزپلنگان

هجی کردن،

شهاب نادری مقدم



بیژن نجدی

نگاهی به دو مجموعه یوزپلنگانی که با من  
دویده اند و دوباره از همان خیابان ها  
اثر بیژن نجدی

## یک گلوله توی مغز این صدلی

مهدی حسن زاده

بیژن نجدی از جمله نویسندگان آوانگارد و مدرن به حساب می آید که در سالهای اخیر طیف وسیعی از مخاطبان شعر و ادبیات داستانی را تحت تاثیر قرار داده است که تنها دربارۀ آثارش تاویل ها و نقدهای زیادی نوشته شده، بلکه شاعران و داستان نویسندگان بسیاری تحت تاثیر زبان و نگاه او قرار گرفته اند و در حوزه داستان، بیژن نجدی با فراروی از روایت کلاسیک داستان یعنی همان حضور همه جاپته دانای کل به شیوه نوینی در روایت دست یافته است و با تغییر زاویه دید همه عناصر متن را در ساختن کلیت متن کنش مند می کند. به گونه ای که حتی اشیاءم و چهره انسانی به خود می گیرند. در دنیای نجدی هیچ چیز دوراندختی نیست و کوچکترین چیزها در برابر اتفاقات بزرگتر دارای وجوه عاطفی و متاثرند؛ چینه دیگر وجوه شاعرانه ایست که در داستان نجدی به چشم می خورد که از دید ظریف و آگاه او به روح واژه و کلمه سرچشمه می گیرد. در کار نجدی واژه ها و کلمات در رسیدن به گونه ای موسیقی درونی، در کل متن تولید هارمونی و ضرباننگ می کند؛ کاری که در شعر تیزسر انجام می گیرد. یعنی کلمات درست به جای خود یا بهترین انتخاب - که از تلاش مضاعف نجدی پس از نوشتن متن و حساسیت وی به واژه های کاربردی - نشأت می گیرد و هنگام که به صدای بلند خوانده شود، بیشتر جلوه گر می شود. نکته دیگر در داستان نجدی لحن است که توسط آن نویسنده با مخاطب نزدیک و صمیمیتی خاص برقرار می کند و خواننده را دعوت به شرکت در اتفاقات اثر می کند. نقطه برجسته، کار نجدی که تقلید از او را چنانکه دیدیم غیرممکن می کند و اغلب از آن غافلند - همان لحن اوست که اجزا متن را چونان تنهای پراکنده ای به هیات یک ارکسترسیون برمی کشد و ازین رو متن را از هر رفتن میرا می کند. اما مساله مهمی که بار عمده ای را در داستان نجدی به دوش می کشد، روایت است. در جهان نجدی شخصیتها با انگاره های شاعرانه پیرامون خود را می نگرند، می اندیشند و حرف می زنند.

از این رو پرسوناژها دارای زوایای شاعرانه اند - گویی تنها در متن بیژن حیات دارند و نفس می کشند و از این رو ایستا و خودبسته اند - اما در همنشینی آنها تمایز و تفاوت ماهیتی، جنسیتی، نوعی و طبقاتی وجود ندارد؛ اسب همانگونه می اندیشد و روایت می کند که دانای کل که پاکار و ... یا در داستان نگاه یک مرتضی (آقا مرتضی) که تازه به تولده سالگی رسیده است، چنان حرف می زند که انگار تجربه زیادی اندوخته و بسیار بیشتر از سنش تصویر شده است و به تبع آن حضور دانای کل را به رخ می کشد و نیز با گویش تهرانی صحبت می کند.

هدایت داستانی دارد به نام زنی که مردش را کم کرد که به سال ۱۳۱۱ منتشر شد. در این داستان هدایت از گویش مازندرانی که داستان در همان منطقه جغرافیایی اتفاق می افتد، بهره می گیرد و فضای اثر را باورپذیرتر به مخاطب ارائه می دهد.

استفاده این گونه از گویش ها چند مزیت دارد یکی این که پرداخت و به کارگیری زبان فولکلور و به تبع آن ورود فرهنگ عامیانه به داستان که داستان را چندوجهی می کند یعنی از یک سو ساختار و فرم داستانی قرار دارد و از دیگر سو زبان فولکلور که به دیال آن طیف وسیعی از نشانه ها و عناصر بومی در شکل دادن و شناساندن فرهنگ یک منطقه جغرافیایی، اعمالی ارزنده، در حیطه ادبیات در همنشینی کلامی داستان آفریده می شود. و به زعم من در برکشاندن متن به ساحت های چند آوا یا چند صدا کمک می کند. چرا که در هر گویش تمایزهایی وجود دارد که در نزدیک شدن نویسنده به متن های پوی فونیک قابل تجربه اند؛ منظور از تمایز دور شدن از روایت دانای کل و تجوات یافتن از زبان غالب مولف است که به تبع آن تجوات یافتن از تک صدایی شدن متن که به اجبار با نام پرسوناژ در تلاش رها شدن از آن هستند؛ موضوعی که در مورد بیژن نجدی نیز مطرح است؛

نجدی چه کم چه زیاد کار خود را کرده و دریغ که غربال خود را آویخته... اگر مرگ کوچک، امان می داد... شاید، می نویسم شاید... و آنکه طاهر و مرتضی که با یوزپلنگان دویده بودند تا همان خیابانها همچنان زندگی می کردند و می دویدند در بیژن در من در تو و این خاطرات/توت می شود یک روز/انار می شود گاهی/که دیروز انگور شده بود/که فردها، زیتون و تلخ...